

مطالعات فارسی

CHECKED

بنام خدا
خوش خبر باش ای سیم شمال
که بسا میرسد زمان وصال
چاپیم سیم شمال

Checked
1987

جلد اول
تالیف مرحوم سید شرف الدین رستی

ناشر اردشیر میثاھی فرزند خدا رحم مرزبان الہ آباد
(خاضع)

در بندرہ معمور بی بی چانچا سلطان

وزیر بلذنگ نیرا

سالہ آبان ۱۳۲۶ خورشیدی

چاپ و انتشار یافت

حق طبع محفوظ

بنام خداوند بخشنده بشارت گزینان

عاقبت ایران

| | |
|--|---|
| میشود دنیا بکام اهل ایران ای نسیم | می نماید شادمانی به مسلمان ای نسیم |
| از فضای لامکان باد بهستی میوزد | بپس قدس الهی بر سر گل میگرد |
| از معارف دور میگردد رسد با وسوسه | میشود ایجاد در هر کویچه ای یک مدرسه |
| مزرع بی آب دلها بیاری میشود | چشمه های علم در این حالت جاری میشود |
| مردوزن لذت برند از علم و عرفان ای نسیم | دختران از معرفت شیرین تر از جان میشوند |
| مردوزن لذت برند از علم و عرفان ای نسیم | میشود هر کویچه ای پر خرد و علما ای نسیم |
| مردوزن لذت برند از علم و عرفان ای نسیم | میشود هر کویچه ای پر خرد و علما ای نسیم |

| | |
|---|--|
| بعد ازین بیگانگان از امر حق گردن خویش | مؤمنین را هیچ مکروهی آید به پیش |
| آب بنوشند در یک چشمه با هم گرگ و میش | میدهد روح القدس بر مرد با جان ای نسیم |
| مرد با از قبر برخیزند با وجد و سرور | با کفن بیرون چند از مقبره اهل قبور |
| یعنی امر و راست بهر سبب بیان یوم ظهور | روشنائی او فتد در سطح امکان ای نسیم |
| عقلها و روحها و مغزها یکسان شوند | ز ظهور علم مشکها همه آسان شوند |
| و اینکه این بیچاره حیوانها همه انسان شوند | این نفاق و اختلاف آید بی پایان ای نسیم |
| میشود و یو جهالت کشته در گو و الهما | میدهد (علم و عقل) بر احوالها |
| حوار میگرددند این بے کارها را مالها | ساحر و جن گیر هم گردند بیجان ای نسیم |
| خاک محنت خیز ایران تاج دنیا میشود | ندرد هر علم و هر صنعت و تیا میشود |
| عارفان را جای تفسیر و تماشا میشود | متصل میگردد این قزوین بگیدان ای نسیم |
| راه آهن میکشند آخر قطار اندر قطار | آب شیرین میچشند این ساکنان طوره را |
| بس دیگر فحطی نمی بینند در این شهر و دیار | هر گدائی میخورد مرغ و نسجان ای نسیم |
| در فرانسه جلوه گر گردد قدر عنائی صلح | میشود دنیای کهنه بعد از این دنیای صلح |
| بینه (صاحبحت) میخوانند در امتحان صلح | آمریکت و انگلیس و روس آلمان ای نسیم |

| | |
|--|--|
| <p>شاعران ظاهر ز شهر و امغان خواهد شدن مغزهای کینه مشتی استخوان خواهد شدن</p> | <p>گنجا پیدا از خاک طالقان خواهد شدن میشود دنیا بکام نوجوانان ای بیم</p> |
| <p>شاکردان بخوانند</p> | |
| <p>در جهان واجب بما علم است علم آنچه پیغمبر بما واجب نمود کودکان را در زمان کودکی گر گره در کار ما ننگند چرخ هر که بی علم است دانش مخوان مردم از بے علم جاہل بهتر است از برای علم عالم خلیق شد احتیاج است آنکه ما را خوار کرد</p> | <p>مردوزن را در ستم علم است علم آشکار و بر ظالم علم است علم باعث نشو و نما علم است علم بر ما شکل گشا علم است علم روح را نور و ضیا علم است علم زده محسنه نما علم است علم موجب ارض و سما علم است علم رفع ما بحتاج ما علم است علم</p> |
| <p>آنکه شیران را کند رو به مزاج احتیاج است احتیاج است احتیاج</p> | |
| <p>روح می بخشد هوای مدرسه کودکان زیرک و با عقل و هوش حق غریق رحمتش سازد که ساخت کرد ما را با خبر از بحسب و بر در حساب و ضرب و تقسیم و کسور از خطبه ما هستند سی بالاتراست خو صد و تفسیر و گروش گاه ما بهنراز سنطور و تار و در بطا است</p> | <p>جان شاگردان فدای مدرسه جمله عاشق برقتای مدرسه روز اول لیلین بنای مدرسه نقشه جنس را فیای مدرسه با تناسب در سس های مدرسه پایه عسره و صلا ی مدرسه هست صحن دلگشای مدرسه نقشه درس و نوای مدرسه</p> |

| | |
|--|--|
| <p>در کلاس با صفای مدرسه</p> | <p>اینچنین میگفت طفلی هوشمند</p> |
| <p>آنکه شیران را کند روبه مزاج احتیاج است احتیاج است احتیاج</p> | |
| <p>معرفت را پیشوا باید نمود سنت از کبریا باید نمود از چسبناغ انبیا باید نمود رویدرگاه خدا باید نمود بر پدر تعظیم باید نمود از ره صبر وفا باید نمود از صمیم دل دعا باید نمود با دو صد شادای ادا باید نمود</p> | <p>روح دل را پر ضیاء باید نمود عقل و هوش چشم و گوش حافظه اندرین ظلمات گیسوی کسب نور در نماز و روزه و اعمال دین پای مادر را بساید بوسه داد بر معلم احترام بشمار بر مدیر و ناظم این مدرسه بعد از این شعر را از ذوق و شوق</p> |
| <p>آنکه شیران را کند روبه مزاج احتیاج است احتیاج است احتیاج</p> | |
| <p>کوه را از جای بر میداشتم صد هزاران شیر میداشتم راهها در کجسرو بر میداشتم احترامات و گرمیداشتم جای خنطل نیشکرمیداشتم در میان رهسگزمیداشتم گرسنجان در نظر میداشتم از چنین روزی خبر میداشتم</p> | <p>ما اگر علم و هنر میداشتم از جوانان نظامی روز جنگ خط آهن میسزودیم اخترع موقع مسلح جهان در (کنفرانس) لفظ وقتند و شمع را میترختیم علم اگر میشد چه چندین گدا قیمه را هرگز نمی خوردیم ما درس میخواندیم با عسرت اگر</p> |

| | |
|---------------------------------------|--------------------------------------|
| از برای دفع دفع احتیاج | در خزان سیم در میانه ششم |
| آنکه شیران را کند رو به مزاج | احتیاج است احتیاج است احتیاج |
| روز مبعث | |
| السلام ای احمد مختار ختم نبیاد | السلام ای روح پاکت فیض بخش انبیا |
| السلام ای آفتاب لامع برج جیا | گفت در وصف شب معراج ذات کبریا |
| احمد و محمود ابوالقاسم محمد مصطفی | |
| السلام ای تو گل خوششوی سحر ای وجود | ایکه بر خاک قدمت کرده ایل حق سجود |
| ای رسول با شمی ای زینت عنایت شهود | هر زمان در وصف تو از غیب آید این صدأ |
| احمد و محمود ابوالقاسم محمد مصطفی | |
| ناکه پایت روز (مبعث) پایه نبر گرفت | شرح شد آراستدین خدا زیور گرفت |
| لاله از ارباب ایمان رونقی دیگر گرفت | ببلان خواننده در گلزار با شور و نوا |
| احمد و محمود ابوالقاسم محمد مصطفی | |
| آنکه کردی امر خود اظهار در ماه رجب | آنکه لذت برد از دیدار در ماه رجب |
| شد مدینه حیطه انوار در ماه رجب | در دیکت خواند ابراسیم در کوه منشا |
| احمد و محمود ابوالقاسم محمد مصطفی | |
| در و مندان را ز عم نامت الهی میدید | خال پایت دیده بارار و تنائی میدید |
| بر فقیران قدرت معجزه نمانی میدید | آفتاب و ماه میخواستند در اوج سما |
| احمد و محمود ابوالقاسم محمد مصطفی | |
| انبیایمانند از قسطنطنیه دراز تعلیم تو | هست فوق هفت اقلیم جهان اقلیم تو |
| قامت پیغمبران خم از پی تعظیم تو | دفر تو حیدر داده بدست تو خدا |

| | |
|---|--|
| احمد و محمود ابوالقاسم محمد مصطفی | |
| در سماناست بود احمد محمد شد در زمین | بهست در توضیف تو مجموع آیات بین |
| شدید ح حضرت روح القدس رحمت | ای فدای جان پاکت اولین و آخرین |
| احمد و محمود ابوالقاسم محمد مصطفی | |
| امشب بیچاره یکسر یار رسول الله مدد | رشته باشد پاره یکسر یار رسول الله مدد |
| نشسته وقت دست گیری یار رسول الله مدد | باشد یک آواره یکسر یار رسول الله مدد |
| احمد و محمود ابوالقاسم محمد مصطفی | |
| از یح مصطفی و آل او جان تازه کرد | اشرف الدین باز در اشعار عنوان تازه کرد |
| روز و شب سخن از این اشعار از صدق و صفا | باز از لطف رسول الله ایمان تازه کرد |
| احمد و محمود ابوالقاسم محمد مصطفی | |
| افتتاح سوم مجلس در ۲۶ شعبان ۱۳۳۳ مبارک باد | |
| در شهر طهران مجلس مبارک | ای اهل ایران مجلس مبارک |
| حرف بد و خوب هر جا شنیدیم | هر چند بسیار زحمت کشیدیم |
| آخر نذریم امروز دیدیم | از بهر مجلس هر سود دیدیم |
| چون ماه تابان مجلس مبارک | |
| دارا سخنان ذریع جان شد | امروز طهران رشک جهان شد |
| یعنی که مجلس کسی نشان شد | گلبانگ شادی بر آسمان شد |
| کرسی نشینان مجلس مبارک | |
| اخلاق نکت توفیر کرده | این ز فقه مجلس تعبیر کرده |
| آن خواب را نیز تعبیر کرده | خوابی که دیدیم تفسیر کرده |

| | |
|---|--|
| بر اهل عرفان مجلس مبارک | |
| از حال مجلس پادشاه حجاجه عیشم بدم است از لعل نخواه | فانی گزستم در نیش ماه این شعر حافظ آمد بناگاه |
| گفته غمخواران مجلس مبارک | |
| خود را مجلس عادی نمایند فی العود قطع وادی نمایند | ای اهل ایران شادی نمایند شرع حسد را با وی نمایند |
| بر جمع حسیه ان مجلس مبارک | |
| این مملکت بر آسن وکیل است بر کرسی عدل ساکن وکیل است | در کار است ضامن وکیل است بفستم وزیر است ضامن وکیل است |
| بان ای وکیلان مجلس مبارک | |
| اگر دوز مجلس این دفعه مفوم ایران مظلوم سلطان معصوم | سر رشته ما گرنیت معلوم یا زنگی زنگ یا رومی روم |
| بر اهل وجدان مجلس مبارک | |
| قزوين شود خوب بجان شود خوب تبریز و رشت و طهران شود خوب | داریم امید ایران شود خوب کرمان و یزد و کاشان شود خوب |
| بهر خراسان مجلس مبارک | |
| گشتند از صدق بعضی مسلمان از این بشارت ای اهل ایمان | روز نوشته افواج المان کردند اقرار بر شریع و قرآن |
| گوئید چندان مجلس مبارک | |
| حزب دیمقرات با اعتدالی دارند بر سر افکار عالی | سیکفت دیتب شمس المعالی دادند یکسر تقییر عالی |

| | |
|---|---|
| زان منکر پنهان مجلس مبارک | |
| خوشید اقبال خشنده باوا | شیر ترقی غننده باوا |
| تور تجدد و تابنده باوا | شاه جوان بخت یابنده باوا |
| مشروطه خواهان مجلس مبارک | |
| گفتگوی گدایا با مرئوسان در بیکی سوال جواب | |
| اینها المرئوسان را خورده | حق جمعی لالت دولت ناتوان را خورده |
| خوب کردم هر چه خوردم هر چه بروم مفت من | کور گرد و چشمستان از دولت سنگت من |
| آن شنیدستم که در تجریش با حال فکار | ابجمن آراسته کور و پیکل ز پرچینار |
| رو بچیز کرده می گفتند جمعی اشکبار | بیروت از چه مال مفسدان را خورده |
| خوب کردم هر چه خوردم هر چه بروم مفت من | کور گرد و چشمستان از دولت سنگت من |
| اولاً قاسم جلاق از جای خود قد کرد راست | اشک ریزان گفت ای زندان همه تقصیر است |
| کس نکرد از دفتر مرئوسان و اصلاً بازخواست | کز چه روح جلاق ناتوان را خورده |
| خوب کردم هر چه خوردم هر چه بروم مفت من | کور گرد و چشمستان از دولت سنگت من |
| پس حسن کور از میان جربت پشیمان کور | گفت ای مرئوسان ای از رحم و از انصاف دور |
| بهر کوران جمع کردی یول در چیز بزور | از چه یول کور غور خسته جان را خورده |
| خوب کردم هر چه خوردم هر چه بروم مفت من | کور گرد و چشمستان از دولت سنگت من |
| بیر مردی در مقابل رفت بارش سفید | گفت اگر چه صحبت حق نیست در ایران سفید |

| | |
|---|---------------------------------------|
| بحق حق سخن بے فسروغ میگویند | |
| بروز جنگ ز شیر زبان نمی ترسیم | ز توب و بیب وز آید و پلان نمی ترسیم |
| هوای روضه باغ جنان بود ما را | چه ترس و خوف ز بیمار و مان بود ما را |
| خدا گو است تمامی دروغ میگویند بحق حق سخن بے فسروغ میگویند | |
| تبارک الله از این مجلس بهارستان | که شد ز خون در و دیوار نگارستان |
| ز نیم بز در مجلس لوای مشروط | کنیم جان و تن خود فدای مشروط |
| خدا گو است تمامی دروغ میگویند بحق حق سخن بے فسروغ میگویند بجای ماست سه سفره دهن میگویند | |
| قرن تمدن یا عصر مشتعل | |
| بوالعجب جنگی اروپای دلاور میکند | نوجوانان را همه در خون شناور میکند |
| اینچنین جنگ عظیمی را که باور میکند | ریشخند حلق کار تیر و خنجر میکند |
| ار ریشخند در دامنند ان فیل را خرمی کند | |
| هر کسی بنشسته در هر گوشه با آه و فسوس | از یهود و یهود و کبر و مسلمان و مجوس |
| صحبتش از جنگ اطربشست المانست و روس | گاه هم از ترس صحبتهای دیگر میکند |
| ار ریشخند در دامنند ان فیل را خرمی کند | |
| انگلیس روس المان کرده همت صرف جنگ | از هوا باریده در پارس گونی برف جنگ |
| بر زبان خلق دینانیت غیر از حرف جنگ | چرخ و نیار از زبان خلق چنبر میکند |
| ار ریشخند در دامنند ان فیل را خرمی کند | |
| روز شب از شش چپه توب مسلسل در ثواب | چون که تو تصف زده آرد و پلانها در هوا |

| | |
|---------------------------------------|--|
| خون آتش شده در این زمستان با هوا | برف و برف گویا حرارت را افزونتر می کند |
| ریشخند در دمنده ان فیل را خرمی کند | |
| انگیختن باغریو و طبل کوس از یکطرف | عسکر عثمانی و قفقاز و روس از یکطرف |
| با پیروی لشکر روس و روس از یکطرف | صوت توپ بلب گوش چرخ را اگر میکند |
| ریشخند در دمنده ان فیل را خسر میکند | |
| کجا میگویند شد معهور روس از آلمان | دولت بلجیک شد آواره و بیخامان |
| دیگری گوید مکن باور که در آخر زمان | حکمتها را همه آلمان مستخرمی کند |
| ریشخند در دمنده ان فیل را خرمی کند | |
| این خبرهای صحیح و بیخلاف از روتراست | این شکست روس آلمان رخصت از روتراست |
| اینکه حرف رعد و شور شد معازر روتراست | از خبر روتراست خبر را معسر می کند |
| ریشخند در دمنده ان فیل را خرمی کند | |
| ین شنیدیم که یکشب در میان مدرسه | بود تحقیقات از علم حساب هندسه |
| گفتگو با مختلف شد زان میان با وسوسه | کبلا با تریک سوال از شیخ جعفر میکند |
| ریشخند در دمنده ان فیل را خسر می کند | |
| گوید ای صدر مکرّم ایها شیخ الرشید | آخر این جنگ و این دعوا کجا خواهد کشید |
| روس با آلمان شراب نشخ را خواهد چشید | چرخ بازیگر که این را مظهر می کند |
| ریشخند در دمنده ان فیل را خرمی کند | |
| شیخ میگوید ایها شیخ التقر | کافران را بعد مردن هست جا اندر سقر |
| ما شویم اندر بساطا ناز و نعمت مستقر | خور بهر ما بس باغ خلد زیور میکند |
| ریشخند در دمنده ان فیل را خرمی کند | |
| ایها الباقر در این دنیا فلاکت مال هست | غفلت و بیعلی و فقر و ذلت مال هست |

| | |
|---|---|
| یک اندر آخرت شش انگ جنت مال است | مرد مؤمن کی خیال است استر میکند |
| ریشخند در دندان فیل را خرمی کند | |
| ایها الباقر مشعشع شود این عصر جدید | میرسد اسلامیان صاحب بطش شد |
| تا نگیرد کفر دنیا را نمی گردد دید | آنچه با شمشیر قطع نسل کافر میکند |
| ریشخند در دندان فیل را خرمی کند | |
| اندرا این قرن تمدن راحت و آزاد باش | اندرا این عصر مشعشع با ده نوش و شاد باش |
| اندرا این دور طمانی خرم و شاد باش | این تمدن طرح قوه ان خاک را زرمی کند |
| ریشخند در دندان فیل را خرمی کند | |
| کبلا باقر بعد از این صحبت معلق میزند | چند چاک بر گردن آخوند احمق میزند |
| که قلندر و ارحم بنامه حق حق میزند | گاه یا هو می کشد تقلید گفت میزند |
| ریشخند در دندان فیل را خرمی کند | |
| شیخناک معنی عصر مشعشع این بود | پس بجان هر مشعشع لعنت و نفرین بود |
| هر کسی بر این مشعشع بگردد بیدین شود | این مشعشع سطح دنیا را پرا از خون میکند |
| ریشخند در دندان فیل را خرمی کند | |
| هست معنای تمدن گوشت خون ریختن | یا که جمعی بیگیتان را بدار آویختن |
| یا که شهر را چپا دل کردن بگریختن | این تمدن زود زود کراچفت در میکند |
| ریشخند در دندان فیل را خرمی کند | |
| ایها شیخ المعظم خاک هندستان چه شد | در شمال غریبان فقار زود اغستان چه شد |
| در جنوب شرقی و شمال و غربت بلوچستان چه شد | بجز از راه راه کشش خاک بر سر میکند |
| ریشخند در دندان فیل را خرمی کند | |
| کفر دنیا را فرو بگیرفت ما کی ما بعیم | هجو شاسلطان حسین با بر صفایان قاعیم |

| | |
|--|------------------------------------|
| کار ما را کرد کاریتے داور می کند | تا امید از هر طرف محتاج لطف صانعیم |
| ریشخند و دردمش ان فیل را خرمی کند | |
| تبریکت | |
| عاشقم بر ادبیات نسیم | نه طلا خواهم و نه لعل و نه نسیم |
| سلسبیل است روان از رحمت | شده کامم به زلال قلمت |
| که بود حاسی اطفال نسیم | آفرین بر قلم محترمت |
| عاشقم بر ادبیات نسیم | |
| حیث غیر از تو مغیث لضعفا | کیست غیر از تو ملاذ الفقرا |
| از دست زنده شود عظم ربیم | شعر تو خسته دلان راست |
| عاشقم بر ادبیات نسیم | |
| حامی رنج بر آنی به سلم | یاور پیوه ز نانی به سلم |
| قلمت شاخ جنات نسیم | حلق را روح روانی به سلم |
| عاشقم بر ادبیات نسیم | |
| اہل بازار ہر طالب تو | از زن و مرد ہمہ راغب تو |
| ہر سچو داؤد نبی طبع قویم | میزند ز مزمہ در قالب تو |
| عاشقم بر ادبیات نسیم | |
| جایگاہ دکلا و وزراست | گرچہ طہران ہمہ جاہش صفاست |
| حامیت یا چنداوند کریم | لیکٹ فریاد بہر فقر است |
| عاشقم بر ادبیات نسیم | |
| دکلا مان ہر سگی سردارند | وزر امان ہر سگی مختارند |
| رَبَّنَا اِنَّا کُنَّا رَحْمٰن رَحِیْم | عینیا از فقرہ نیز ارند |

| | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| عاشق قسم بر ادبیا نشیم | |
| وفات بیک دختر فقیر از شدت سرما | |
| آخ عجب سرما است امشب ای نه نه | با که می سیرم در بذاشته |
| تو تکلفی میکنم امشب علو | تو تکلفی میخوریم امشب پلو |
| نه پلو دیدیم امشب نه جیلو | سخت افتادیم اندر منگن |
| آخ عجب سرما است امشب ای نه نه | |
| این اطاق باشد چون زمسیر | باد میاید زهر سو چون سفیر |
| من ز سر ما نیز نم امشب نفیر | سیدوم از میسر بر سیمینه |
| آخ عجب سرما است امشب ای نه نه | |
| افندی مرغ و مستما میخورند | با فدا کنسیاک و شامپا میخورند |
| منزل ما جسد سر ما میخورند | خانه ما بدتر است از گروند |
| آخ عجب سرما است امشب ای نه نه | |
| اندین سر ما ی سخت شهر ری | افندی پیش بخارے مست می |
| اے خداوند کریم فرد ویتے | داو ما گبیر از فلان اسلطنه |
| آخ عجب سرما است امشب ای نه نه | |
| خانباچی میگفت با اقا جلال | یک قران دارم من از مال جلال |
| میخرم بجهر شما امشب ذغال | حیف افتاد آن قشران در روزنه |
| آخ عجب سرما است امشب ای نه نه | |
| میخورد هر شب جناب ستطاب | ماهی و قسره قاول جو به کباب |
| ما بر اے نان جو در انقلاب | واے اگر مست شود این دانه |
| آخ عجب سرما است امشب ای نه نه | |

| | |
|---|---|
| شاه با جی میگفت سنگات میخوم از ترس ارگفت تا کریم | با پیرو سبزی امشب میخوم خورده در بازار از خرما شده |
| آخ عجب سرماست امشب ای نه نه | |
| فکر آتش کن که مردم آبجی جان با فلاکت جان سپردم آبجی جان | شام هم امشب نخوردم آبجی جان الامان از ریخ و فقر و سکنه |
| آخ عجب سرماست امشب ای نه نه | |
| تخم مرغ و روغن و چوب سفید مینمودیم (اشکنه) امشب تید | بایران و نان گرا امشب رسید حیف ممکن نیت پول اشکنه |
| آخ عجب سرماست امشب ای نه نه | |
| گر رویم اندر سدا می اخیان تا بجی گوید که کم شوبه لے جیا | از برای تقه نالی بے نوا سیدرو مارا جو شیر ار شته |
| آخ عجب سرماست امشب ای نه نه | |
| نیت اصلا منکر اطفال فقیر ای خدا داد فقیران را بگر | نه وکیل و نه وزیر و نه امیر سیرا بنود خیر از گرسنه |
| آخ عجب سرماست امشب ای نه نه | |
| ماز سرما سے زمستان بقیرا اعنسیا در رختواب ز رنگار | سخت عریان مات و مہووت چکار خفت با جاہ و جلال و طنطنہ |
| آخ عجب سرماست امشب ای نه نه | |
| خان با جی آمد جلو با بیج و تاب گفت ای دختر باین حال خواب | داشت اندر دست خود یک کاسہ آب آب خالی میخوری گفت کہ نہ |
| آخ عجب سرماست امشب ای نه نه | |

| | |
|---|--|
| صحبت خان دگت و اعیان کجا حکس بان را بنکر اند آینه | ما کجا و نعمت الوان کجا دختر آخسر ما کجا و مان کجا |
| آخ عجب سر ما است امشب ای نه نه | |
| با ذغال خاکه و حال تپساره وید بیخ کرده ز سر ما مومنه | شباب حاجی وقتی رسید از گره راه یکت بگهای کرد با افغان آه |
| آخ عجب سر ما امشب امشب ای نه نه | |
| قیمه با غنیم نیست | |
| زمانیکه می خفت در بسترش نویسنده بخته وان نجیب بگو قیمت با غنیم بودیا که قاف خوشش آمد از حرف و اطوار بدان قیمت نه قاف باشد نه غنیم فقط روغن و گوشت بایست و نه نه قیمت از گوشت گردد دست نوشتیم بعنوان ضرب المثل نگردد درست از کمال وزیر نه هم گردد آباد از بهمان کی از هیچ آباد گردد وطن قشون جلادت نمون لازم است قشون راحتی را فراهم کند ممالک مسخر شود از قشون | شبی دختر می گفت با مادرش که ای مادر محسّر بان اویب بوقت کوشستن بدون خلافت بخت دیدم از زلفت اراد پس از خنده فرمود ای نورین ز قاف ز غنیم قیمت ناخورد کس بهمان غنیم و قاف از خیالات من این شعر شیرین همچون غسل غرض کار ملت در این دار و گیر وطن نه نمغم شود از فرزندان کی از حرف آزاد گردد وطن برای وطن هم قشون لازم است قشون مملکت را منظم کند شهنشه مظفر شود از قشون |

برای قشون سیم و زر لازم است
چون خوشگفت فرودسی نامور
برز میتوان لشکر آراستن

فشنگ و تفنگ و کمر لازم است
به شهنشاه از گفته زالی رز
وز وعده دشمنان کاستن

ساقی نامه بار جزو عسریه یک نفر قمار باز

بیا ساقی اما میا و در شراب
بخوان ای مغنی ولی بی غنا
بیا دوبر (اما) میا پیش من
بده باج (اما) نه از کج کلب
برای من آواز شرعی بخوان
که من تازگی با مقدس شدم
چو من کرده ام ترک مشروب را
فقط عشق من بر قمار است و بس
نه کنیاک میخوام و نه عرق
بودیا ورق یا ورق ذکر من
بیارای ملازم بساط قمار
بکن حاضر آن سفره بانگ را
تخواهم من این تفصیر این کو شکر
گم از شمنند و قرآستین
چو هست حریفم به نه میخورد
مرا پنج بی بی زجان خوشتر است
مرا شاه فوبان در این روزگار

بزن مطرب اما نه چنگ بآب
بزن بی برایم و لے بی صدا
بکش دست لیکن نه بر ریش من
بکن ناز (اما) نه در نیم شب
بان ما حقیقات مرعی بخوان
گذشتهم ز کرباس اطلس شدم
بگویم که خصم مغلوب را
عرق پیش من زهر بار است بس
بجای عرق می کشم من ورق
(بکارا) بود دست بر بکر من
بکن مستم از پاسور و پنجه ناز
کردمید هم ملک شدانگ را
بیاور ورقهای در تو سکت را
شمتد و قر کاغذی را به بین
غم و غصه با او راه میخورد
رخ بی بی از گل خان خوشتر است
ایمان چار شاه مست است

اگر پنج عالم بدست او افتد
 بگیرم ز بی بی سپس عاصم
 ز بی بی و سر باز شاه طریف
 سپندار حرف غلط نیز نم
 اگر شیر و خط هم شد طاق حفت
 یفتوای من چار قاب سه فال
 بگشتم با طراف عالم بے
 یکی طالب علم و عرفان بود
 بجز آنکه من عاشقم و قمار
 مخوان پیش من حکمت فلسف
 ترقی چه مکتب چه تحصیل حسیت
 حساب ریاضی بود در دست
 غرض زین سخنهای مخلوط است
 بمن چه که تیر بزخالی شده
 بمن چه که محصور شد اردو بیل
 بود جنگ من بر سر تخته نزد
 الا تخته بازان جنگ الحریف
 چو در تخته طاسم صدا میکند
 شش و یک بگیرم در خانه را
 سه بایک به بندم من افشار را
 معلق زنان چون بیاید دو کور

پیکنگال من هر چه هست او
 یکت تو پ باج از امیر کور
 حنا به بندم بریش حرف
 ورق گشتد شیر خط نیز نم
 که پول از حرفیان ریایم نیست
 به از ما هر دیان خوشخط و خال
 بود عشق در کله هر کس
 یک عاشق روی خوبان بود
 بر اے قمارم همیشه خمار
 بود حکمت علم من گنجینه
 معارف چه صنعت چه مین است
 ز جغرافیا ضعف آرد بصر
 ندانم و موکرات مشروط است
 حکومت بکام الهی شده
 و بارشت گشته پراز قال و قیل
 کجا بند مردان روز نبرد
 تماشا تیان ز رنگ الحریف
 به بل من مبارز ندای کند
 به بندم ره خصم دیوانه را
 بنادم سرطاس سرشار را
 دو چشمم شود غرق در بای نوا

| | |
|--|---|
| بریزید از اول بیون سنج را بروغ و خروس هر اتی چه کاه قمار است معشوق من و السلام | بیان زید اسباب شطرنج را مراد با آنکه اسے و اتی چه کار ز نایل پهنسلم ز عاشق بجام |
|--|---|

راجع به پنس بلشیکے

| | |
|--|---|
| شد طلای مازتوس السلام بارک الله نقره رامس کردے در خزانہ ہر چه میخواہی کنی جای خود بنشین بیعاری کن باک التبر تو با این نوکری نان ما خوردی و خصم ما شدی میکنی تهدید دولت را که چه آخر ای مؤمن چه شد حق تنگ دیگر ایطالم چه جای فر قرار است جدوی گفتند با وجد و طرب خادم بلشیکے آوردیم ما پنس و مرنا رو مکمل بوده اند گوشت کی میکرد و از ناخن جدا میشود مرنا در رئیس البدل میشود خائف وزیر مالیه زیر تهدیدات احوالات چند عقربا باشد سیاه و چند برک | ایضا الشہزادہ پنس السلام لمتی ز اخوارو مفلس کردے ترسم آخر دعوی شاہی کنی پیش از این با ما سنگاری کن خواستن منحل شود ز اندام مری تو طرف ما کسم در رسم ما شدی سید ای تخفیف ملت را کہ چه گر به میرقصانی از حفت و کلاک بھیسات از پول این ملت پرا در مجالس اہل ایران روز و شب مشغل تارسیکے آوردیم ما حال شد معلوم غافل بوده اند میشود مرنا ز پنس را خدا بلکہ پنس در مقامات عمل پیش تهدیدات پنس عالیہ ای وزیر مالیه حالت چند در حدیث آمد کہ در قعد درک |
|--|---|

| | |
|---|--|
| <p>چون بعضی میکند نشی و فکر کن بر عقرب و افعی درست چونکه افعی بر چه خور و هر چه کرد هست عقرب چنانست و الا مقام دوش در و لثاب با صیدل و قال گفتم این اوضاع و ترتیب چیست گفت این پیشی که می بینی بزرگ است اینهمه قتل که بنسب می کند در میان اشش بازره ک بود</p> | <p>میشود فاعی ز افعی چاره جو باز رحمت بر کفن در و سخت لاجرم تهدید بر دولت نکرد افعی آن مرنا رو باشد و السلام کردم از غول بیابانی سوال بنسب و اینگونه تهدیدات چیست هر چه میگوید تا مشورت است همچو قلیان است و نفس میکند که خدای شهر مار و ک بود</p> |
|---|--|

شلاق

دشت ز چشم بستم در دست راه مرو چشم دویم شکست

| | |
|---|---|
| <p>حرف مزن قطع نمودم سخن هیچ نفهم این سخن عنوان نکن لال شوم کور شوم کور شوم چند روی همچون خستگان زبیرا</p> | <p>لظنق مکن چشم بستم در دست خواهش بی فهمی انسان مکن لیکت محال است که من چشم سر ز فضای بشریت برار</p> |
|---|---|

گفت گوی پدر بی ادب با پدر بی ادب پدر گوید

| | |
|---|---|
| <p>اگر علم و صنعت نداری بمن چه شعور و ذکاوت نداری بمن چه</p> | <p>به تحصیل رغبت نداری بمن چه ز کس خوت حشمت نداری بمن چه</p> |
| <p>پسر گوید</p> | |
| <p>تو هم که مردت نداری بمن چه بیگانه زن قناعت نداری بمن چه</p> | <p>پیر و ان طاعت نداری بمن چه اگر هیچ غیرت نداری بمن چه</p> |

| | | | |
|---|---|---|------|
| پدر | تو هم ای پسر شب برود مخلصه بهین عاشقان هر طرف گل گله | خصوصاً شب های تاریک شعله اگر تیغ عصمت نداری بمن چه | گوید |
| پسر | تو هم جان بابا حنا نه بر شیت نشان هر سه راز روز شایسته | سه دختر گرفتی همه قوم خویش اگر تیغ حالت نداری بمن چه | گوید |
| پدر | بخواه ای پسر صبح تا شب بخانه ب تحصیل علم و رسوم زمانه | بخور گاه انگور و گه هندوانه اگر هیچ رغبت نداری بمن چه | گوید |
| پسر | تو هم ای پدر هر سحر وقت بسته نه ترس از شومی زار و بیمار و خسته | بجام دورش را و سینه بسته اگر میل صحت نداری بمن چه | گوید |
| پدر | عزیزم مخلص چون گشتی از مکتب نیخواهم اینجا شود کشف مطلب | ز کوی میسا خانه تا نیمه شب اگر مشق عبرت نداری بمن چه | گوید |
| پسر | بشهرت پرستی مثال تو هرگز پدر میکنی اندرین کار محسن | ندیدم کسی را باین ریش فرزند اگر شرم و خجالت نداری بمن چه | گوید |
| پدر | تو هم ای پسر هدم لو طیان بحسن و جاهت بدیع الزمان شو | میان دار شوم شد پهلوان شو تو حسن جا بهت نداری بمن چه | گوید |
| پسر | عجب نکته گفتی پدر بارک و اند سه دختر گرفتی پدر بارک اند | تو گردن کلفتی پدر بارک الله تو باک از شامت نداری بمن چه | گوید |
| بن چه بمن چه | | گوشش شنوا کو | |
| ما چند کشتی نعره که قانون خدا کو انگس که دید گوش بعرض فقر کو مردم همگی مست و فلکند به بازار انصاف و فاد صفت شرم و حیا کو | | گوشش شنوا کو گوشش شنوا کو از دین شده بنیزار گوشش شنوا کو | |

در علم ترقی بسیار فایده بخشید
 با رایسوی علم و یقین را دستاورد
 عالم همه از خلعت تو راه مشعشع
 در پیکر ما خلعت موزون رسا کرد
 این دوره مگر دور دوری است بحال
 مردان هنر پیشه انگشت نما کرد
 امروز جمیع علماء خانه شایسته
 برگزین ما از غم دین شال عزا کرد
 در خانه بسایه عروسی است آلاء
 آتش خنیا تی که شود قسمت ما کرد
 انگشت ده دو صد غلغله بر کنبد گرد
 جوشش علماء و فقها و فضلاء کرد
 بزانی و قاتل نه تقاضای قصاصی
 امروز در این مسئله حکم علیا کرد
 هر گوشه بساطی ز شرابیت و قمار
 ای مسجدیان امر ببرد و شما کرد
 پر سیدی رحم و مروت ببحارفت
 مرغیکه برد کاغذ ما را بهوا کرد
 علوای معارف که جوانان همه روند
 آلو طی حسن قسمت درویش کتبه پاکو
 یک نیمه ایران ز معارف همه دورند

اخلاق عوض شد
 گوشش شنوا کرد
 گردید مختلج
 گوشش شنوا کرد
 یا قحط رجال است
 گوشش شنوا کرد
 در ماتم و به پیوستند
 گوشش شنوا کرد
 به به بار کثرت شد
 گوشش شنوا کرد
 صوت کرمافون
 گوشش شنوا کرد
 ای مردک هاهی
 گوشش شنوا کرد
 دینی سرباز است
 گوشش شنوا کرد
 گفتیم بهوارفت
 گوشش شنوا کرد
 در مدرسه خوردند
 گوشش شنوا کرد
 نمی شل دو کورند

گوشش شنوا کرد
 اندر کلاس کوران
 چشم دیده به حضار

| | |
|-----------------------------------|--|
| دویم باغی فقر آید بر سینه نشسته | فریاد کشیدند بر اثر فک و گوش شنوا گوید |
| ادبیات | |
| افسوس که سر مالکرم را بشکسته | این جنگ اروپا کرم را بشکسته |
| بیخوابستم آتش زخم بلخ و چین را | این سعی و تقصیر کرم را بشکسته |
| این جنگ اروپا کرم را بشکسته | |
| گفتم که بیا لشور تبریز چه لازم | یار است بود خاک طلا چیزی چه لازم |
| قوچان و خراسان دلاویز چه لازم | استگما مده دنیا کرم را بشکسته |
| این جنگ اروپا کرم را بشکسته | |
| گفتم که ز سبزه زعیان کشته مفاسد | این لقطه تبریز چه عضو می شده فاسد |
| آن قطع کنید شش بی تحصیل مقاصد | سنگینی اعضا کرم را بشکسته |
| این جنگ اروپا کرم را بشکسته | |
| از دولت مشروطه شدم صاحب میمان | در دست من انگشته الماس و بریان |
| یک سلسله خواهند ز من قوه و قلیان | این خواهش بیجا کرم را بشکسته |
| این جنگ اروپا کرم را بشکسته | |
| امروز در این شهر میانداز منم من | مشهور بهر کوچ و بازار منم من |
| صغرا زده در هم و دینار منم من | ایوای که صغرا کرم را بشکسته |
| دعوات اروپا کرم را بشکسته | |
| بایست که هر شب بخورم قرمه و قیومه | در لای پلو جو به سکین زده حومه |
| خرم دو هزار اشرفی نقد بخرم | این مرغ است کرم را بشکسته |
| راوان ماهی اصل کرم را بشکسته | |
| من داده ام این خاک وطن را با جاره | در هر قدمی پول گرفته ام بتباره |

| | |
|------------------------------------|--------------------------------------|
| از بهر شما مائده فقط خشک و باره | از شورش غوغا کرم را بشکسته |
| این جنگ اردو پاکرم را بشکسته | |
| شش سال در این ملک شدم قلمبر | امسال در این شهر فرزندم شده مصوب |
| اسناد بدست آمده با دفتر دستور | محرر خط امضا کرم را بشکسته |
| این جنگ اردو پاکرم را بشکسته | |
| از راه خط آهن جلفا منویسید | از جنگل اشجار مصفا منویسید |
| از واقعه سید و ملا منویسید | آن سید و مولا کرم را بشکسته |
| این جنگ اردو پاکرم را بشکسته | |
| مشروطه چه مخلوط چه اینست و ب صیت | مجلس چه وقت چه مشروط طلب صیت |
| امروز شدم مورد تنقیب ب صیت | این قرض تقاضا کرم را بشکسته |
| این جنگ اردو پاکرم را بشکسته | |
| امسال اگر صحبت این جنگ نمی شد | البته با عرصه چنین تنگ نمی شد |
| ریش طبع ما زحما زنگ نمی شد | این ریش محنت کرم را بشکسته |
| غوغا اردو پاکرم را بشکسته | |
| کی خواهد رسید | |
| ایچند آن یوسف اسرار کی خواهد رسید | رونقی بر اهل این بازار کی خواهد رسید |
| یارب آتشاه فلک مقدار کی خواهد رسید | یادگار احمد مختار کی خواهد رسید |
| مؤمنان زادر شب تاریک قرص ماه کو | مسلمین بیصاحبند آن شاه والا جاه کو |
| ناصر دین حامی شرع رسول الله کو | بر سر فلک انجمن سالار کی خواهد رسید |
| یادگار احمد مختار کی خواهد رسید | |
| منتشر گشته دروغ و تمث و نخل و ریاض | مر تفع گشته حجاب و حرمت و شرم و حیا |

| | |
|---------------------------------------|------------------------------------|
| از خزان ظلم شد پیر مرده باغ اینیاً | باغبان جنت لاله نهار کی خواهد رسید |
| یادگار احمد مختار کی خواهد رسید | |
| از حضور حضرتش اخبار کی می آورند | مژده یوسف باین بازار کی می آورند |
| عاشقان راقعه زان یار کی می آورند | مؤمنان را وعده دیدار کی خواهد رسید |
| یادگار احمد مختار کی خواهد رسید | |
| قائم آل محمد مظفر فرود رود | بناشر احکام قرآن آیت رب انجمنود |
| صاحب ظل عنایت واقف عیب و شهوت | باب شیرین شکر یار کی خواهد رسید |
| یادگار احمد مختار کی خواهد رسید | |
| زیر پا افتاده سربان مطاع ذوالهن | روز شب در چشمت و بهشت جمیع مردودن |
| از بشارت طور حق نوید جان بتن | میرسد اما باین بیمار کی خواهد رسید |
| یادگار احمد مختار کی خواهد رسید | |
| بیک نفر هشیار نبود دوره مستان شده | طقت کیکاوس از عقلمت هزارستان شده |
| بوستان با طراوت سیخو خوارستان شده | باد نوری باین گلزار کی خواهد رسید |
| یادگار احمد مختار کی خواهد رسید | |
| اغنیان در مجاس خود نمائی می کنند | چاهلان هر گوشه دعوی خدائی می کنند |
| عالمان از فقر و بی چیزی گدائی می کنند | سلکت ویرانه شد معمار کی خواهد رسید |
| یادگار احمد مختار کی خواهد رسید | |
| دین و ایمان میرود از دستمان و حسرتنا | میرغ دولت می پرواز شصتانه حسرتنا |
| آه و او ایلا که دشمن بستان و احسرتنا | بر غریبان وطن غمخوار کی خواهد رسید |
| یادگار احمد مختار کی خواهد رسید | |
| در مجاس گشته نثر در موسیو جای سلام | لغظ مری جای حسن گشته جاری در کلام |

| | |
|---|--|
| شد (مد) پاریس لباس تمام خاص عام قان نسیم مشکبوی یار کی خواهد رسید مکت امی نکت زجا خرید ایران از شهاست رشت تبریز و صفایان و خراسان از شهاست | خلعت استبرق احرار کی خواهد رسید یادگار احمد مختار کی خواهد رسید مجلس مشروطه و تعیین سلطان از شهاست پس شمارا غیر قی سرشار کی خواهد رسید |
| یادگار احمد مختار کی خواهد رسید | |
| شد و لیعهد جوان عازم با ذریایجان دشمنان مملکت زین غم زده آذربجان | مکت تبریز را از مقدس مستند تازه جان رافع کبیرین دافع اشار کی خواهد رسید |
| یادگار احمد مختار کی خواهد رسید | |
| جلوه فیض الهی حامی شرع رسول از پی تنظیم علم و شرع از شهر عقول | یادگار آل یاسین قره العین قبول آن محیط علم حمید روار کی خواهد رسید |
| یادگار احمد مختار کی خواهد رسید | |
| تقدید | |
| بای الهی نسیم شمال شمال شیر (ارژنه) زلزله با فکند هکله بکوه و دشت و دان اول بگورای من تو گبستی چه کاره به پیش آفتاب مه تو کمر از ستاره | گاه زنی بیسره گاه زنی به میمنه آهسته بیا آهسته برو که گر به شناخت نزنه تقابل سخنوران تو طفل شیر خواره ای بارک الله آخرین باین قیافه و تنه |
| یادگار احمد مختار کی خواهد رسید | |
| نسیم شمال خودت بیا اینجاره طهروش میگن ز شهر رشت دم مزن اینجاره گیلوش میگن | اینجا که باشسته ایم و درازه شمروش میگن بسیج نیترسی مگر روز دای گرونه |
| یادگار احمد مختار کی خواهد رسید | |
| رزار بچین زنجیر بازم حمایت می کنه | از ظالمان مفت جور بازم شکایت میکنی |

| | |
|--|---|
| طعنه زنی ز شعر خود به صاحبان طنطنه | ز عهد شاه و روزگ بازم حکایت میکنی |
| یواش بیایواش برو که گریه شناخت نزنه | |
| از زن مرد مملکت ز ذوق توصیف میکنن بهر حرارت مناسیمه تو قیف می کنن | نسیم شمال ز شعر تو تمام تعریف می کنن خیلی حرارت مناسیمه تو قیف می کنن |
| آهسته بیای آهسته برو که گریه شناخت نزنه | |
| تخته زرشک آمده نسیم شالش را بسین فروخته علم میدهد بر ورق است جو مننه | کدامی لالت ولوله باش قال و مقالش ز این حامی دختران شده فکر و خیالش را بسین |
| آهسته بیای آهسته برو که گریه شناخت نزنه | |
| این کوه زمین بود شکل هستد وانه چه پر است روزنارمات ز قول خاله و نزنه | در سه چه علوم چه مکتب و خترانه چه میان روزنامه این گفتگوی نانه چه |
| آهسته بیای آهسته برو که گریه شناخت نزنه | |
| باین حواله میکنی بان قباله میکنی مگر که عاشق شده بازم بان پیره زنه | کاه ز قول گاو خر نقل سقاله میکنی حمایت از پیره زنان به آه و ناله میکنی |
| آهسته بیای آهسته برو که گریه شناخت نزنه | |
| چون سبيلات قسمه رسوا خاص عوم میشی وای کمال زار تو از غم و فقر مسکنه | نسیم شمال به وطن غصه مخور تو موم میشی کس ز سبدا تو جس بلا کلام میشی |
| بچو بیای بچو برو که گریه شناخت نزنه | |
| منگر غول و جن مشو و گریه تکفیر می کنن برو بکنج مدرسه بخورم تو نان و اشکنه | مطالب نسیم را تمام تفسیر می کنن یقین بدان که شیر راز ترس ز تخم می کنن |
| آهسته بیای آهسته برو که گریه شناخت نزنه | |
| ز فتح روس المان تلگرافی صحیح داری | نسیم شمال بگو به بنیم صحیح صحیح داری |

| | |
|--|--|
| از نطقهای و بیستم خطاب به صحیح و ارسطو | از کجا میل جنگت واره صدق و صحیح با که نه |
| یواش بیاد او اش بر نو که گر به شاخت نزنه | |
| یا غریب العسریاء | |
| در خراسان یک نگاه بر بنای من کنید | یک نظر بر دوشه و صحن سرای من کنید |
| باز بان حال شرح با سه ای من کنید | بعد از این هر ساله ترتیب عزای من کنید |
| چون غریبی بشنوید از نام من یاد آورید | از من حقیقت احکام من یاد آورید |
| از زبان لعل زهر آشام من یاد آورید | یاد زوار غریب سینوای من کنید |
| | بعد از این هر ساله ترتیب عزای من کنید |
| هر کجا بیسند مظلومی گرفتارالم | هر کجا بایسد مقتولی ز زهر سنج و غم |
| هر کجا ویرانه می بینید از ظلم و ستم | از محبت یادی از سقف طلای من کنید |
| | بعد از این هر ساله ترتیب عزای من کنید |
| از صد آهشت ز زین کزین ایوان فتاد | گوش چرخ پیر کرد رخنه در ایمان فتاد |
| چون شمار از این مصیبت آتش اندر جان فتاد | ساز قانون مصیبت از برای من کنید |
| | بعد از این هر ساله ترتیب عزای من کنید |
| دهم ماه جمادی الثانی در جو زمان | حکمه در کشتند هر سو بصحن ظالمان |
| گشت سخن اقدس از شش چته مبارک | یک نظر بقصد محبت اعتلای من کنید |
| | بعد از این هر ساله ترتیب عزای من کنید |
| در هزار و سیصد و سی شد نشان تو بکین | مرقد شاه خراسان آن امام ششمین |
| اینر بیان بعد ازین هر گوشه با حال غمین | آه و افغان بر غریبی رضای من کنید |
| | شیعیان هر ساله تشکیل عزای من کنید |
| بر سر بارگاهم خصم دون گستاخ شد | نوزده جاگشبه نور انیم سوراخ شد |